

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۷/۱۴

استاد اسحق نگارگر

چه گریه ها که برپیکر این انسانیت، زده و زخمی کرده ام!



روزگاری بود که من هم جوان بودم و سرشار از احساس تحول طلبی و سفر به سوی دیاری که گلوی آزادی فردی و اجتماعی را خفه نکنند. در آغاز من هم ساده لوحانه میپنداشتم که برخی از مردم جامعه ستمگر استند و برخی نیز ستمکش و در میان آن ستمگر و این ستمکش نوعی تضاد طبقاتی یا دشمنی ابدی وجود دارد که آشتی در میان شان ممکن نیست و باید ستمکشان متحد شوند و ستمگران را نابود نمایند.

این شعار ساده لوحانه در آن روزگار برای من هم جاذبه داشت ولی من ذهنی کنجکاو داشتم و خواندن کتابهای مخالفان اندیشه خود را نیز بر خود تحریم نکرده بودم و مانند دیگران نمیگفتم که پروپاگند دشمنان طبقاتی است و آنگونه آثار را نیز با دقت در خوردن شان میخواندم. وقتی انبوهی از آثار مارکس؛ انگلس؛ لنین و استالین را خواندم و تأکید مبالغه آمیز شان را بر طبقات و دشمنی طبقاتی خواندم این فکرانه تنها در آثار مخالفان که در آثار موافقان نیز با احساس شاعرانه خود ناسازگار یافتم. مارکس مدعی بود که قوانین جامعه عینی است و نه تنها

از حوزه اراده انسان بیرون است که جهت اراده انسان را نیز معین میکند و من با خود میگفتم که اگر این گفته درست باشد پس نه ستمگر در اتخاذ موقف خویش اراده دارد و نه ستمکش و بیچاره انسان محکوم است که این جنگ طبقاتی را برای همیشه ادامه بدهد و چاره ای دیگر غیر از همین بگش بگش ندارد. باز از خود پرسیدم که اگر کودکی در تالابی غرق شود آیا من خود را به خطر افکنده او را نجات میدهم و یا منتظر انگیزه های دیگر میمانم تا دریابم که آن کودک از طبقه دشمن من است یا از طبقه که من خدمتگارش استم. وقتی کتاب جزائر گولاگ سولژنتسین را خواندم که از جنایات وحشتناک استالین پرده برمیداشت و به شیوه بسیار مستند از شکنجه ها در زندانهای اوصحبت میکرد و میگفت که به زور همین شکنجه ها از مردم اعترافهای عجیب و غریب میگرفتند برای موافقان همین کافی بود که استالین دکتاتور پرولتاریا بود و دکتاتوری پرولتاریا را بردشمنانش اعمال میکرد ولی این شیوه تفکر برای من سخت کودکانه بود و با خود میگفتم که اگر پرولتاریا حق داشته باشد که مخالف خود را با این شیوه ای غیر انسانی شکنجه کند؛ ستمگر نیز همین کار را می کند و آنچه حقوق انسانی اش میخوانند باز بچه هردو یعنی ستمگر و ستمکش میشود.

در اتاق شماره شش صدارت زندانی بودم و زندانیانی را که برای محاکمه از پل چرخ می آوردند در همین اتاق می آوردند. برخی از زندانیان صورت دعوا های خود را به من میدادند تا در نگارش دفاع به ایشان مشوره بدهم. در تمام صورت دعوا های خارنوال یا نماینده دولت دو موضوع به طور متداول تکرار میشد. اگر زندانی مجبور شده بود که زیر شکنجه ها اعتراف کند مینوشتند خودش با رضا و رغبت اعتراف کرد که بالطبع دروغ بود و هیچ کس با رضا و رغبت به گناهی ناکرده اعتراف نمی کند و اگر زندانی مقاومت کرده و تسلیم نشده بود نماینده دولت می نوشت که «مجرم» با استفاده از فضای دموکراتیک تحقیق سواستفاده نموده اعتراف نکرد. همین ذکر کلمه «مجرم» کافی بود بگوید که نماینده دولت قبلاً به فیصله رسیده است که طرفش مجرم است و قاضی فقط برگفته او مهرتایید باید بگذارد.

به هر صورت من در جریان این زندگی پُر از نشیب و فراز دریافتم که ما انسان ها به راستی محکوم یک نوع جبر بودیم که من آنرا «جبر شیوه استنباط خود» میخوانم. ما از یک حادثه اجتماعی نوعی استنباط میکنیم و آن استنباط را به شیوه متعصبانه حقیقت می پنداریم و با آنانیکه استنباط ما را ندارند دشمنی میکنیم و حال آن که غالباً با این دشمنان خیالی هیچگونه رابطه شناسایی هم نداریم اما برای خود به نام دشمن حق شکنجه و حتی کشتن شان را نیز میدهیم. احساس شاعرانه من از سیاست و سیاستمداران و حتی حزبیت شان برای همیشه جدایی اختیار کرد؛ اما در

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

سلسله کتابهای که خوانده ام یکی هم ازدهای خودی مرحوم استاد مجروح بود. این کتاب با نثر فصیح و استادانه برای من نشان داد که دشمن اصلی در نهاد خود ماست. این کتاب مرا با دنیای سنائی؛ عطار و مولانا آشنا ساخت (اگرچه قبلاً هم با اینان آشنایی داشتم اما نه به عمقی که مرحوم مجروح از ایشان سخن میگفت). اکنون سالهاست که من بر انسانیت زده و زخمی انسان گریه میکنم و میدانم که هیچ سیاست و سیاستمدار نمیتواند این انسانیت زده و زخمی رامداوا کند. دموکراتان امریکا به همان شیوه زندانیان را درگوانتانامو شکنجه کرده اند که شیخان مسلمان سعودی و امارات در زندانهای یمن مردم را شکنجه میکنند و یا آیت الله های ایران در زندانهای ایران شکنجه مینمایند. استنباط ها گوناگون است ولی شکنجه گران همان استند که استند و به خاطر استنباط های خود پیکرانسانیت خود را نیز زیرشلاق گرفته اند و شکنجه کرده اند. لقب ها فرق داشت ولی هدف یکی بود شعری را که در پایان میخوانید در ۲۸ اگست ۹۴ زیر تأثیر ازدهای خودی که در آن روزگار آن را برای نگارش رساله ای همه جانبه تر میخواندم سروده ام.

مستان دریاوش

سرود از من مخواه دیگر؛
من آن آواره مُرغ بی پروبالم؛
که اندر باغ من عمریست گل مُرده؛
دگر در خانه ها شور و صفا و شادمانی نیست؛
دگر از چشمه ساران دُختران آبی نمی آرند؛
قطارِ کوزه ها را تو دگر اینجا نمیبینی
درین جا آبها آلوده با خون است
تنورش اشتهای انگیز بوی نان گندم نیست
چراغ خانه خاموش است و آوای ترنم نیست

عروش را به جُز عفریتَه غم نیست مشا طه
غزالان سیه چشمش همه بار سفر بستند
تبسم بر لبان کودکش دیگر نمی رقصد؛
به جُز حنظل درین ماتمسرا چیزی نمی روید
جوانش کاگل افشان آتن ها نیست؛
که نفرین کرده این شهر فراوانی و نعمت را؟
که جُز آتش سراغش را چراغانی نمی گیرد
شکسته دست او هیهات دامانی نمی گیرد.

دگر قمری به غیر از کوکوی ماتم نمی خواند؛
نوای عندلیبش هم دری گوشی نمی کوبد؛
توگویی مُرده «هژده گانه» و صیاد بی رحمش
هوای صید مرغان راز سر یکسر بدر کرده؛
نبینی از بُتک مرغابیان اکنون نشان این جا
که صیادان آن گرم شکار آدمیزادند؛
سرود از من چه میخواهی؟
که سنگ درد و غم هیهات مینای طرب بشکست
نمی بینی که درمیخانه ها پای طرب بشکست.
صفای قلب ها درچنگ خفاش ریاکاری؛
اسیر رقص بسمل گشته و خون میخورَد پیهم؛
دریغا زندگی از رگ رگش رخت سفر بسته؛
دلی گر هست از ذوق طرب بی بهره افتاده؛
مگر «ارباب دل رفتند و شهر عشق خالی شد؛
گذار ازدهای شعله افگن شد درین وادی
مگر این بود آن رؤیای شیرین بهر آزادی؟

سُروِدِ عشق و شادی در وطن میخواندم و اینک؛
وطن در خون تپید و ساغر قلب مرا بشکست؛
نسیبم صبحدم جُز بوی بار و تم نمی آرد؛
زبانم لال و چشمم کور آخر من چه سان گویم؛
که اینجا سرخی چشم کسان از باده گلگون نیست
شراب محفلِ مستان این کشور به جُز خون نیست
چه دریاوش مستانند!
که بر لب های آنان «بس» نمی آید؛
سرود از من مხოواه آری؛
که من هم اندرین دریای خون از خویشتن رفتم
دریغ! آرزو ها در دلم خون گشت و من رفتم

۲۸ اگست ۱۹۹۴ لندن روز استقلال افغانستان